

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

نخست، اشکال چهارم بر نظریه «الواجب ما یختاره المکلف» مورد بررسی قرار گرفت: تعلیقِ نفسِ وجوب بر اختیارِ مکلف مستلزم نفی وجوبِ سابق بر اختیار و محذور «جعل وجوب بلا متعلق» است؛ زیرا جعل حکم بدون تعیین متعلق در ظرف جعل، به مهمل بودن جعل یا نسبتِ جعل به شارع می‌انجامد. افزون بر آن، چون عصیان و امتثال بر موضوع واحد وارد می‌شوند، اگر در حال عصیان وجوبی در کار نباشد، در حال امتثال نیز نمی‌تواند باشد؛ و اشتراط وجوب به خود امتثال، به «طلب حاصل» می‌انجامد. برآیند این ملازمات، سقوطِ نظریه «ما یختاره المکلف» به عنوان قولی فاقد معنای مُحصل است. «مذهب دوم» در تحلیل حقیقتِ واجبِ تخییری عبارت است از بازگرداندن تخییرِ ظاهری به مجموعه‌ای از «تعیّناتِ مشروطه»؛ بدین‌سان که هر بدل در خصال کفاره تعیناً واجب باشد، مشروط به عدمِ اتیانِ عدلِ دیگر. محقق اصفهانی این تحلیل را با چهار مقدمه ثبوتی تصحیح می‌کند: 1- قیام مصالح ملزومه به هر بدل، 2- تباین (نه تقابل) و قابلیت جمع مصالح، 3- لزومی بودن هر مصلحت تا حدّ جعل وجوب، و 4- وجود «مصلحت تسهیل و ارفاق» که ترخیص بدلی می‌آورد؛ یعنی با اتیانِ یکی، ترکِ دیگر بدائل مأذون است. نتیجه: تکرّرِ ثواب به تعدد مصالح (در فرض انجام هم‌زمان همه بدائل) و وحدتِ عقاب به ملاک «ترک ما لا یجوز ترکه» (در فرض ترکِ جمیع). آقای خوئی این صورت‌بندی را در سه محور می‌سنجد: 1- مخالفت با ظهور ادله (عطف به «أو») که به نظر ما محلّش اثبات است نه ثبوت؛ 2- عدم امکان اثبات تعدد ملاک با امر واحد که این نیز به نظر ما اشکالی اثباتی است، نه نقض امکان‌شناسی ثبوتی؛ 3- سنجش رتبت «مصلحت تسهیل»؛ بدون حجتِ کافی، ترخیص ثابت نیست و اگر آن‌قدر قوی باشد که ترک واجب را مجاز کند، اصل جعل وجوب بر جمیع اطراف را منتفی می‌سازد و نتیجه «وجوبِ أحدها» خواهد بود. بدین‌سان، مذهب دوم، هرچند ثبوتاً صورت معقولی عرضه می‌کند، لکن از نظر محقق خوئی، در مقام اثبات نیازمند توجیه ظهورات و احراز حجیتِ ترخیص است.

تبیین فنی محقق اصفهانی بر پایه ملاک تسهیل

مذهب دوم ناظر به تصویرِ واجبِ تخییری به صورتِ واجبِ مشروط است؛ یعنی تخییرِ ظاهری به «واجباتِ تعینی مشروط» برمی‌گردد؛ هر یک از بدائل، تعیناً واجب است، لکن وجوبش مشروط به عدمِ اتیانِ عدلِ دیگر. صرفِ ادعای «تعینی مشروط بودن» کفایت نمی‌کند؛ احکام تابع ملاکات‌اند، و هرگونه سقوطِ وجوبِ تعینی به سببِ اتیانِ بدل یا جوازِ ترکِ واجبِ تعینی به واسطه انجامِ عدلِ دیگر، محتاجِ ملاکِ موجه است. بنابراین، این مبنا بدون تکیه بر مبانی ملاکی، صورتِ بدوی دارد و به «تصحیح» صناعی نیازمند است؛ تعبیر محقق خوئی که فرمود: «قد صحّ هذه النظرية بعضُ مشايخنا المحققين» به همین نکته اشاره دارد.

بیانِ تصحیح نزد محقق اصفهانی: فنی‌سازی بر پایه «مصلحة التسهیل»

محقق اصفهانی—به نقل محقق خوئی—این مبنا را فنی می‌کند: در کنار مصالح ملزومه قائم به هر بدل، «مصلحة التسهیل و الإرفاق» مفروض است. شارع به ملاک این مصلحتِ تسهیلی، ترخیص بدلی جعل می‌کند؛ یعنی واجبِ تعینی محفوظ است، امّا ترکِ آن—به شرطِ اتیانِ عدلِ دیگر—مأذون خواهد بود. بدین‌سان، «تعینی مشروط» نه صرفاً به لسانِ ظاهر، بلکه بر پایه نسبتِ

میان ملاکات لزومی و ملاک تسهیل تبیین می‌شود. به موجب این تصحیح، سقوط وجوب تعیینی سایر اطراف یا جواز ترک آن‌ها، توجیه ملاکی پیدا می‌کند و ساختار مذهب دوم از یک «ادعای صرف ساختاری» به «صورت‌بندی ملاکی-حکمی معقول» ارتقا می‌یابد؛ و این همان است که وجه «تصحیح» در کلام سید خوئی را توضیح می‌دهد.

جمع‌بندی: مراد از اینکه «محقق اصفهانی این نظریه را تصحیح کرده»، تبدیل تحلیل بدوی «تعیینات مشروطه» به تحلیل صناعی مبتنی بر ملاک است؛ و به دیگر سخن، اثبات تعلیق وجوب هر عدل بر عدم اتیان عدل دیگر، نیازمند «مصلحة التسهیل» است و با تمهید این ملاک، بازسازی مذهب دوم معقول و منسجم می‌گردد.

اشکال سوم محقق خوئی بر بیان نخست محقق اصفهانی: کفایت مصلحت تسهیل و مانعیت آن از جعل وجوب للجميع

در بیان محقق اصفهانی، ترخیص بدلی بر پایه «مصلحة التسهیل و الإرفاق» صورت‌بندی می‌شود، بدین صورت که هرچند هر یک از خصال کفاره واجد مصلحت ملزمه است، شارع به ملاک تسهیل می‌گوید: «إِنْ أَتَيْتَ بِأَحَدِهَا يَجُوزُ تَرْكُ الْآخَرِ». آقای خوئی اشکال را در دو محور پیش می‌کشد:

سنجش مرتبه مصلحت تسهیل

ترخیص از ترک واجب، محتاج حجت اثباتی مستقل است؛ یا باید از لسان ادله تخییر، جعل ترخیص با این سعه استفاده شود، یا بنای عقلایی معتبر آن را تأمین کند. صرف فرض ثبوتی «تسهیل»، بدون احراز قوت و رتبه آن در قیاس با ملاکات ملزمه، برای اثبات جواز ترک بدل کفایت نمی‌کند.

تنزل: بر فرض کفایت مصلحت تسهیل

سَلَّمْنَا که «تسهیل» در حدّ ترخیص است؛ در این صورت، أصل جعل وجوب برای جمیع اطراف را منع می‌کند؛ زیرا «مصلحة ما عدا واحدٍ منها مزاحمةٌ بتلك المصلحة»، و مصلحت مزاحم، منشأ جعل حکم واقع نمی‌شود. نتیجه آن‌که «إيجابُ الجميع بلا مقتض» و صدورش از حکیم محال است؛ پس «الواجبُ أحدها لا الجميع». از این رو، تفسیر نخست اصفهانی در برابر این اشکال، میان دو راهی قرار می‌گیرد: یا مصلحت تسهیل در حدّ ترخیص احراز نمی‌شود—پس اصل ترخیص ثابت نیست—و یا اگر احراز شد، مانع از أصل جعل وجوب برای همه اطراف است و تحلیل «تعیینات مشروطه» به «وجوب أحدها» فرو می‌کاهد. آقای خوئی می‌فرماید:

و ثالثاً: إنّه لا طريق لنا إلى أن مصلحة التسهيل والإرفاق على حدّ توجب جواز ترك الواجب، وعلى فرض تسليم أنّها تكون بهذا الحدّ فهي عندئذٍ تمنع عن أصل جعل الوجوب للجميع، ضرورة أنّ مصلحة ما عدا واحدٍ منها مزاحمةٌ بتلك المصلحة أعني مصلحة التسهيل والإرفاق... فإنّ إيجاب الجميع بلا داعٍ وهو يستحيل أن يصدر من الحكيم، فالنتيجة أنّ الواجب أحدها لا الجميع. [1]

مبانی سقوط تکلیف و بطلان «سقوط به امتثال بدل»

بر فرض پذیرش دو تنزل پیشین—یکم، کفایت «مصلحة التسهیل» برای ترخیص؛ دوم، عدم مانعیت آن از أصل جعل وجوب برای جمیع خصال و بالتبع التزام به وجوب همگانی—باز این ادعا که «با اتیان یکی، تکلیف دیگری ساقط می‌شود» تمام نیست؛ زیرا سقوط تکلیف علل مشخص و محدودی دارد و توسعه آن به «امتثال غیر» بلاوجه است.

مبانی سقوط تکلیف

- 1- علت نخست: امتثال همان تکلیف و اتیان مأموریه در خارج که موجب حصول غرض و سقوط الزام است.
- 2- علت دوم: عجز از امتثال و عدم القدرة على الإتيان بالمأموریه، خواه عجز مستند به عصیان سابق باشد یا غیر آن؛ معیار عجز است نه نفس عنوان عصیان، هرچند برخی چون صاحب کفایه عصیان را بالاستقلال تقریر کرده‌اند.

3- علت سوم: نسخ حکم از سوی مولی. خارج از این سه، سبب معقولی برای سقوط وجوب ثابت نیست.

نقد «سقوط به امتثال بدل»

بر این مبنا، اینکه گفته شود «امتثال فعل دیگر از همان مکلف، موجب سقوط تکلیف تعیینی متعلق به فعل اول است»، فاقد مقتضی است. این نظیر التزام به سقوط وجوب نماز به سبب ایتان روزه است؛ حال آنکه هر دو تکلیف تعیینی مستقل اند و سقوط هر یک یا به امتثال خودش، یا به عجز از خودش، یا به نسخ خودش متقوم است؛ «امتثال غیر» نسبت علی با سقوط این واجب ندارد. محقق خوئی در این رابطه می نویسد:

ثم إنه على فرض إيجاب الجميع و عدم كون مصلحة التسهيل والإرفاق مانعة منه فلا موجب لسقوط وجوب بعضها بفعل الآخر ضرورة أنه بلا مقتضى و سبب، فإن سقوط وجوب الواجب بأحد أمور لا رابع لها: (الأول) امتثاله والإتيان بمتعلقه خارجاً... (الثاني) العجز عن امتثاله... (الثالث) النسخ... والمفروض أن الإتيان بالواجب الآخر ليس شيئاً من هذه الأمور.[2]

ادعای «جعل نوع خاص وجوب مشروط» و نقد اثباتی سید خوئی

در پاسخ به اشکال سوم آقای خوئی، می توان چنین ادعا کرد: نوع جعل در ما نحن فيه از آغاز به صورت «وجوب هر یک از اطراف مشروط به عدم ایتان طرف دیگر» اعتبار شده است؛ فرضاً «وجوب کلّ منهما مشروط بعدم الإتيان بالآخر». بنابر این مبنا، سخن محقق خوئی درباره اینکه در سایر واجبات، امتثال یک تکلیف سبب سقوط تکلیف دیگر نیست، از محل خارج است؛ زیرا مولا از بدو جعل، گونه ای از وجوب را اعتبار کرده که با امتثال بدل، وجوب طرف دیگر ساقط می شود—حتی اگر این سازوکار در ارتکاز عرفی رایج نباشد.

نقد اثباتی محقق خوئی

با تنزل و تسلیم امکان ثبوتی این ادعا، سید خوئی آن را اثباتاً مردود می داند:

- 1- فقدان دلیل: دلیلی معتبر بر چنین نحوه ای از جعل در دست نیست.
- 2- مخالفت با ظهور: لسان نصوص—به ویژه در خصال کفاره—ظهور در «وجوب أحدها» دارد، نه در «وجوب الجميع مشروطاً بعدم الآخر». اصرار بر حمل هر سه بدل بر «واجب تعیینی مشروط» تکلف زائد و بر خلاف متفاهم عرفی «أو» است.

در نتیجه، حتی با پذیرش دو تنزل مزبور، «سقوط به امتثال بدل» نه در عداد موجبات معقول سقوط می گنجد و نه با صناعت جعل تکلیف سازگار است. بلکه اگر صورت ثبوتی «وجوب مشروط» مفروض القبول باشد، به سبب فقدان حجت اثباتی و مخالفت با ظهور ادله، التزام به آن موجه نیست. از این رو، محقق خوئی می فرماید:

ودعوى: إنه إذا فرض أن وجوب كل منها مشروطاً بعدم الإتيان بالآخر فلا محالة يكون إتيانه مُسقطاً له—مدفوعةً بأن الأمر وإن كان كذلك على فرض ثبوت تلك الدعوى، إلا أنها غير ثابتة، فإنه مضافاً إلى عدم الدليل عليها أنها مخالفة لظواهر الأدلة... حيث إن الظاهر منها وجوب أحد الأطراف... لا وجوب الجميع بنحو الاشتراط.[3]

جمع بندی اجمالی اشکال سوم محقق خوئی

اشکال سوم آقای خوئی سه بخش دارد. در این جا ارزیابی اجمالی دو بخش نخست چنین است: بخش نخست: کفایت مصلحت تسهیل برای ترخیص. مبنای ایراد آن است که «مصلحت تسهیل» به مرتبه ای نرسیده که جواز ترک بدل دیگر را اثبات کند. لکن خود ناقد در ادامه تنزل کرده و این بخش را مفروض می گیرد؛ بدین سان، کفایت تسهیل برای اصل ترخیص از مدار نزاع فعلاً خارج می شود.

بخش دوم: مانعیتِ مصلحتِ تسهیل از اصلِ جعلِ وجوبِ للجمع. بر فرضِ کفایتِ تسهیل، همین مصلحت با ملاکاتِ لزومی متعدد مزاحم است و از «اصلِ جعلِ وجوب برای همه خصال» جلوگیری می‌کند؛ نتیجه ثبوتی آن‌که «الواجب أحدها لا للجمع». به تعبیر دیگر، اگر تسهیل مقتضی ترخیص باشد، جعلِ وجوبِ تعیینی برای دو یا سه عدل—به نحو جمع—صورتِ معقول ندارد: ثبوتاً «دو تا واجب نمی‌شوند، به طریقِ اولی سه تا هم نه».

نتیجه اجمالی آنکه بخش نخست اشکال سوم، با تنزّلِ خودِ ناقد، از مدار بحث خارج می‌گردد. بخش دوم رکنِ استدلال است: اگر تسهیل به حدّ ترخیص برسد، قهراً مانع از جعلِ وجوبِ جمعی می‌شود و ساختارِ ثبوتی را به «وجوبِ أحدِ الأبدال» بازمی‌گرداند، نه «تعیّناتِ مشروطه برای همگان».

تفکیک تزامم ملاکی و تزامم بعدالخطاب نزد محقق نائینی و نسبت آن با اشکال سوم

بحث در این است که ارجاعِ تخییر در خصالِ کفاره به «تعیّناتِ مشروطه» از حیثِ ملاک و خطاب چگونه ارزیابی می‌شود، و این ارزیابی چه نسبتی با اشکال سوم محقق خوئی—در بابِ مانعیتِ مصلحتِ تسهیل از جعلِ وجوبِ للجمع—دارد.

تفکیک دو سنخ تزامم نزد نائینی

تزامم بعدالخطاب (مرتبه متأخره از خطاب): ملاک در هر دو طرف تام است و شارع نسبت به هر دو خطاب جعل کرده، اما مکلف در مقام امتثال قدرت بر جمع ندارد؛ مثل «أنقذ هذا الغریق و ذاک». در این سنخ، می‌توان اشتراطِ امتثال هر خطاب را به «عدم اتیان الآخر» یا «عدم القدرة علی الجمع» تصویر کرد؛ نتیجه عملی، تخییر در امتثال است.

تزامم ملاکی (مرتبه سابقه بر خطاب): منشأ، تمناع بین الملاکات است. محقق نائینی تصریح می‌کند اجتماع «ملاکاتِ تامّه» در اطراف متعدد ممکن نیست؛ اگر کسر و انکسار باشد، سرانجام یک ملاک تام می‌ماند و دیگر اطراف به‌جهت مزاحمت از تمامیت می‌افتند. در این ساحت، اشتراطِ وجوبِ هر یک به «عدم الآخر» بی‌وجه است.

ثمرات در تحلیل تخییر: ارجاعِ تخییر به «تعیّناتِ مشروطه» فقط در سنخِ تزامم بعدالخطاب قابل‌تصویر است؛ در این‌جا اشتراط، مولودِ اشتراطِ تکلیف به قدرت و عدم جمع است. در سنخِ تزامم ملاکی، یا اصلِ تخییر بر ملاک واحدی که به جامع تعلق گرفته استوار می‌شود، یا با فرض تعدد ملاک، به‌جهت مزاحمت، وحدتِ ملاک تام حاصل می‌گردد. نتیجه قهری «وجوبُ أحدِ الأبدال» است نه «وجوبُ الجميع مشروطاً بعدم الآخر». افزون بر این، اگر «اشتراطِ وجوبِ کلِّ بعدم الآخر» در ساحتِ ملاک پذیرفته شود، در فرض ترکِ جمیع، شروطِ وجوب در همه اطراف محقق و مستلزمِ تعددِ عقاب خواهد شد که منافات با ماهیتِ تخییر دارد. نیز ارجاع به «واجبِ مشروط» خلاف ظاهر ادله است؛ زیرا ظهور در وجوبِ أحدها است نه در مشروطاتِ مقیده به ادوات شرط.

نسبت با اشکال سوم محقق خوئی: وجه محوری اشکال سوم آقای خوئی—«مصلحة التسهیل تمنع عن أصل جعل الوجوب للجمع»—همان منطقِ تزامم ملاکی نائینی است: با لحاظ مصلحتِ تسهیل در عرضِ دیگر مصالح، تمامیتِ ملاک در لااقل دو بدل ساقط می‌شود؛ لذا جعلِ وجوب بر همگان بلا داعی و خلاف حکمت است و ساختارِ ثبوتی به «وجوبِ أحدها» بازمی‌گردد، نه به «تعیّناتِ مشروطه»، همان‌طور که محقق نائینی می‌فرماید:

... لا يتوقّف الواجب التّخييري على أن يكون لكلّ من الأفراد ملاك يخصّه، بل يمكن أن يكون هناك ملاك واحد قائم بكلّ من الأفراد... وثانياً: لو فرض أنّ هناك ملاكات متعدّدة، ولكن بعد فرض وقوع التّزام والتمانع بينها في المرتبة السابقة على الخطاب لا يمكن أن يكون كلّ واحدٍ منها تامّاً في الملاكية... فبالأخيرة يرجع إلى أنّ الملاك التامّ واحد... ومع وحدة الملاك لا تكون الأفراد من الواجب المشروط... نعم: لو وقع التّزام في المرتبة المتأخّرة عن الخطاب... كان الخطاب في كلّ واحد مشروطاً بعدم فعل

الآخر... والحاصل: أنه فرق بين عروض التزامم في المرتبة المتأخرة عن الخطاب... وبين وقوع التزامم في المرتبة السابقة على الخطاب... ومع وحدة الملاك... يلزم فعلية جميع التكاليف عند ترك فعل الكل... ولازم ذلك تعدد العقاب وهو ضروري البطلان... مع أن إرجاع الواجب التخييري إلى الواجب المشروط خلاف ظاهر الأدلة...[4]

جمع‌بندی: اشتراط «عدم الآخر» اگر معقول باشد، در التزامم بعدالخطاب معقول است، نه در التزامم ملاکی. با تحلیل ملاکی، یا ملاک واحد تام بر جامع ثابت است یا به جهت مزاحمت، وحدت ملاک تام حاصل می‌شود؛ در هر دو صورت، نتیجه «وجوب أحدها»ست، نه «وجوب الجميع مشروطاً بعدم الآخر». این جمع‌بندی با ستون دوم اشکال سوم محقق خوئی هم‌افق است و تفسیر نخست اصفهانی را—در مقام ملاک—منتفی می‌سازد.

جای‌گذاری درست «مصلحت تسهیل» و توسعه مفهوم التزامم امتثالی در دفاع از تفسیر محقق اصفهانی

برای ترسیم دقیق محل بحث، می‌توان به قیاس قرآنی «إثمهما أكبر من نفعهما» تمسک کرد: شارع در مقام ثبوت، میان ملاکات موازنه می‌کند و اهم را معیار جعل قرار می‌دهد. در ما نحن فیه نیز اگر سخن بر مدار «تزامم ملاکی» بگردد، نتیجه آن است که از میان سه بدل خصال کفاره، لاقلاً دو بدل «تام‌الملاک» نخواهند بود؛ نه آن‌که هر سه دارای ملاک تام باشند و سپس «مصلحت تسهیل» مانع جعل وجوب بر آن‌ها گردد.

بنا بر مبنای محقق نائینی، دو سنخ التزامم از هم تفکیک می‌شوند که هر کدام ثمراتی دارد. در التزامم ملاکی (قبل از خطاب)، تمناع در ساحت ملاک است و اجتماع ملاکات تامّه ممتنع؛ نهایتاً «ملاک تام» یکی است. در التزامم امتثالی (بعد از خطاب)، هر دو/چند خطاب بر ملاک تام ابتناء یافته‌اند، اما التزامم در مقام امتثال رخ می‌دهد؛ در این سنخ، اشتراط امتثال هر خطاب به «عدم إتيان الآخر» معقول است. نکته دوم اشکال سوم آقای خوئی امتداد همین مبنای میرزای نائینی است: اگر «مصلحت تسهیل» در ساحت ملاک بنشیند، خودبه‌خود مانع از جعل وجوب برای جميع اطراف می‌شود؛ زیرا ملاک التزامم تام‌الملاک نیست و نتیجه قهری «وجوب أحدها» است.

صورت دفاع از محقق اصفهانی

می‌توان قرائت محقق اصفهانی را بر این اساس بازسازی کرد که «مصلحت تسهیل» در التزامم امتثالی قرار دارد، نه در التزامم ملاکی. شواهد مراتب ارفاق—تخیر محض، ارفاق ترتیبی، و وجوب جمع—همگی بر سیاست‌گذاری شارع در مقام امتثال دلالت دارد. به علاوه، توسعه مفهومی التزامم امتثالی از «عدم القدرة على الجمع» به «مشقت جمع»—به نحو ثبوتی—ممکن است: شارع، هرچند بر فرض، هر سه تکلیف را بر ملاک تام جعل کرده باشد، می‌تواند به ملاک ارفاق بفرماید «واحد منها کفایت می‌کند»، تا مکلف به جمع مشقت‌زا ملزم نشود، هرچند عقلاً و عرفاً قدرت بر جمع موجود باشد. در این صورت، «تعینیت ثبوتی هر بدل» با «ترخیص امتثالی بدلی» جمع می‌شود و تفسیر محقق اصفهانی محفوظ می‌ماند. البته این بازسازی—با آن‌که ثبوتاً معقول است—در مقام اثبات متوقف بر احراز دلالت ادله یا بنای عقلایی معتبر بر این سعه از ارفاق است.

جمع‌بندی: اگر «تسهیل» در عالم ملاک بنشیند، مبنای محقق نائینی/محقق خوئی جریان دارد: ملاک تام واحد است و نتیجه «وجوب أحدها» خواهد بود. اگر «تسهیل» در عالم امتثال بنشیند، می‌توان «تعینیت ثبوتی هر بدل» را با «ترخیص امتثالی بدلی» جمع کرد و صورت محقق اصفهانی را حفظ نمود؛ البته مشروط به احراز حجت اثباتی بر این سطح از ارفاق. بنابراین، در جواب این اعتراض که اگر شارع واقعاً «تسهیل» را اعمال کند، تنها یک واجب می‌ماند و التزامم منتفی می‌شود، می‌گوییم منشأ این تلقی، خلط دو ساحت است. اگر تسهیل در «عالم ملاک» لحاظ شود، نتیجه همان است که محقق نائینی و به تبع ایشان آقای خوئی می‌گویند: از سه بدل خصال کفاره، نهایتاً یکی «تام‌الملاک» است و «وجوب أحدها» ثابت؛ در این فرض، فقره دوم از اشکال سوم آقای خوئی تمام است. اما اگر—به دفاع از محقق اصفهانی—تسهیل در «عالم امتثال» بنشیند، «تزامم امتثالی» کاملاً معقول خواهد بود: شارع ثبوتاً سه وجوب تعیینی دارد، اما در مقام امتثال—به ملاک ارفاق—ترخیص بدلی می‌دهد تا با

اتیان یکی، ترک دیگر بدائل مأذون باشد. پس تراحم در امتثال برقرار است، نه در ملاک.

آثار روشی و فقهی

این صورت‌بندی منحصر به باب واجب‌تخییری نیست؛ در تکالیف دیگر—مانند جمع میان حفظ نفس محترمه، تحصیل عبادات، انفاق و مسئولیت‌های اجتماعی—تعارض‌های امتثالی فراوان رخ می‌دهد. اگر شارع در سیاست امتثال، اصل تسهیل را اعمال کند، می‌تواند بخشی از این تکالیف را به صورت «تخییری مشروط» تدبیر نماید تا مشقت جمع بر مکلف لاینحل نشود. نمونه‌های ارفاق در نصوص—تخیر محض در خصال، ترتب عند العجز در ظهار، و لزوم جمع در برخی موارد—گواهی می‌دهد که شارع در مقام امتثال، مراتبی از تسهیل را اعمال می‌کند؛ قرائت محقق اصفهانی با نشان دادن تسهیل در همین ساحت، از اشکال ملاکی محقق نائینی و محقق خوئی مصون می‌ماند.

تذکار ثبوتی و شرط اثباتی

مراد آن است که در مقام ثبوت، «وجوب تعیینی مشروط» به اعتبار تسهیل امتثالی جعل می‌شود: هر بدل تعیناً واجب است، ولی مشروط به «عدم اتیان الآخر»—شرطی که ریشه در مدیریت صحنه امتثال دارد، نه در نقص ملاک. این صورت‌بندی—هرچند اثباتاً محتاج پشتوانه در لسان ادله یا بنای عقلایی معتبر است—ثبوتاً معقول و صناعی است و با قرائن ارفاقی شارع سازگار می‌نماید. به ظن قوی، محقق اصفهانی نیز تسهیل را در همین افق امتثالی اراده کرده است.

جمع‌بندی: نشان دادن تسهیل در عالم ملاک، نتیجه محقق نائینی و محقق خوئی را تثبیت می‌کند: «ملاک تام» واحد است و ثمره «وجوب أحدیها». نشان دادن تسهیل در عالم امتثال، امکان جمع «تعیینیت ثبوتی هر بدل» با «ترخیص امتثالی بدلی» را فراهم می‌سازد؛ مشروط به احراز حجت اثباتی بر این سطح از ارفاق.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]— ابوالقاسم خویی، محاضرات فی أصول الفقه، با محمد اسحاق فیاض (قم: دارالهادی، 1417)، ج 4، 29.
- [2]— همان، 29-30.
- [3]— همان، 30.
- [4]— محمدحسین نائینی، فوائد الأصول، با محمد علی کاظمی خراسانی (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376)، ج 1، 233.

منابع

- خویی، ابوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. با محمد اسحاق فیاض. ۵ ج. قم: دارالهادی، 1417.
- نائینی، محمدحسین. فوائد الأصول. با محمد علی کاظمی خراسانی. ۴ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1376.